

تحلیل و تبیین ماهیت حجاب شرعی از نگاه حق و حکم

احمد طاهری نیا^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۴/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۶/۲۱

چکیده

یکی از مسائلی که امروزه به صورت سوال و شبهه در باره حجاب مطرح می‌شود این است که آیا حجاب مانند نفقه، «حق» زن است و زن در استیفاء آن آزاد است یا مانند خمس و زکات حکم الهی است و زمام آن به دست خدا، و زن مکلف به رعایت آن است، گرچه در باره مفهوم، تعریف، ویژگیها و تفاوت های «حق» و «حکم» تلاش‌های علمی خوبی صورت گرفته و آثار ارزنده ای در این مسئله منتشر شده است اما در خصوص مسئله حق یا حکم بودن حجاب، پژوهش قابل توجهی یافت نشد. پژوهش حاضر به هدف رفع این خلأ و پاسخ به پرسش یاد شده، به بررسی این مسئله از دیدگاه قرآن پرداخته و با روش توصیفی-تحلیلی، با دلایل و شواهدی از آیات و روایات ثابت کرده است که حجاب از احکام الهی است نه از حقوق زن، از این رو زن مکلف به رعایت حجاب در انظار عموم است نه مختار در انتخاب حجاب و آزاد در کشف حجاب.

کلمات کلیدی: حق، حکم، حجاب، حکم الهی، زن



مقدمه

حجاب یکی از احکامی است که همواره در طول تاریخ به خصوص در قرون اخیر مورد تهاجم دشمنان اسلام بوده و هم اکنون نیز این دستور الهی با شدت بیشتر و در ابعاد گسترده تر مورد تهاجم دشمنان و اشکال و ایراد مسلمانان روشنفکرهای مذهبی هست. یکی از مسائلی که امروزه بیشتر در مراکز علمی و دانشگاهی در باره حجاب به صورت شبهه به اهداف و اغراض مختلف مطرح می شود این است که حجاب «حق» زن است و «حق» از اموری است که استیفاء آن برای ذی حق الزامی نیست بلکه يك امر شخصی و در اختیار زن است و زن نسبت به رعایت آن در جامعه الزامی ندارد بلکه می تواند این حق را استیفا کند و با حجاب در جامعه ظاهر شود یا از آن گذشت کند و بدون حجاب باشد و چون امر شخصی است دولت و حکومت نیز نمی توانند در آن دخالت کنند.

این شبهه و سوال از اینجا ناشی شده است که دستورات الهی بر دو قسم اند: برخی مانند نفقه زوجة، حق است و زمام آن به دست همسر است. می تواند از حق خود استفاده کند و نفقه اش را دریافت کند و می تواند از حق خود گذشت کند و آن را استیفا نکند و از شوهرس نفقه نگیرد ولی برخی از مجعولات شرعی مانند زکات و خمس حکم الهی هستند و زمام آنها به دست شارع است و مکلف در قبال آنها اختیاری ندارد و لذا قابل اسقاط نیستند. این امر سبب شده که در باره حجاب نیز این سوال مطرح شود که حجاب از کدام دسته است آیا مانند نفقه، حق است یا مانند خمس و زکات، حکم است؟

وجود تفاوت بین حق و حکم (رشتی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص: ۳۶) در برخی از احکام و ویژگی ها و ایراد برخی از اشکالات در باره حجاب در این زمینه، ایجاب می کند که چستی حجاب از جهت حق و حکم از نگاه قرآن بررسی شود.

پیشینه

در باره مفهوم «حق» و «حکم» تعریف، ویژگیها و تفاوت های آنها تلاش های خوبی صورت گرفته و پژوهش های قابل توجهی به صورت مستقل یا فصلی از کتاب انجام گرفته است (ر.ک:

رشتی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۶؛ جوادی، ۱۳۸۵، ص ۲۴؛ صرامی، ۱۳۸۵، ص ۳۱-۳۷؛ نبویان، ۱۴۰۰، ص ۲۲۵) در خصوص حق یا حکم بودن حجاب، کار قابل توجهی انجام نشده است. برخی از آثاری که در دهه های اخیر در این مسئله نگاشته شده عبارت است از کتاب: حجاب حق است یا حکم از شکوفه واحدی و طاهره نجم که در ۹۲ صفحه توسط نویسندۀ در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است. این کتاب دارای دو فصل است و در فصل دوم به اختصار بحث حق و حکم بودن حجاب را مطرح کرده و به این نتیجه رسیده است که حجاب حکم الهی است نه حق بشری (واحدی، ۱۳۹۷، ص ۷۳). مقاله ای نیز با عنوان تحلیلی بر حکم یا حق بودن حجاب از سید ابوالقاسم نقیبی در شماره ۴۴ مجله ندای صادق در سال ۱۳۸۵ منتشر شده است. که نویسندۀ بعد از بیان معنای حق و حکم و تفاوت آنها، به بررسی حجاب و گستره آن در آیات، روایات، اجماع و فتاوی فقها پرداخته و در نهایت به این نتیجه دست یافته است که حجاب حکم الهی است نه حق بشری و لذا اراده مکلفان نمی تواند در آن دخالت داشته باشد. (نقیبی، ۱۳۸۵، شماره ۴۴، ص ۱۷)

اهمیت مسئله حق یا حکم بودن حجاب به جهت نقشی که در الزامی یا اختیاری بودن حجاب دارد از يك سو و ندرت پیشینه کافی در پاسخ به این شبهه از سوی دیگر، بیانگر ضرورت و تحقیق در این مسئله است از این رو مقاله حاضر به هدف رفع ابهام از این مسئله و پاسخ قرآنی به این شبهه با روش تحلیلی. استنباطی به بررسی حق یا حکم بودن حجاب از دیدگاه قرآن می پردازد.

۱. حق و ویژگی های آن

در این قسمت حق را تعریف و برخی از ویژگی ها و آثار آن را بیان می کنیم.

- تعریف حق

حق در لغت به نقیض باطل، ثبوت و وجوب، سزاوار و شایسته معنا شده است (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۶) این کلمه دارای معانی مختلفی در حوزه فلسفه، عرفان، اخلاق، اقتصاد، فقه



و حقوق و اخلاق است که چون بسیاری از آنها این بحث ارتباطی ندارد و خارج از موضوع است از شرح و بررسی آنها خودداری کرده و فقط حق در قلمرو فقه، حقوق و اخلاق را تعریف می‌کنیم. حق در اصطلاح فقه، حقوق و أخلاق تقریباً یکسان هستند و در برخی از لوازم و آثار متفاوتند. حق در فقه به سلطه، ملک، ملک ضعیف، اعتبار خاص (مجهول الحقیقه) و مشترك لفظی بین معانی مختلف معنا شده است (ر.ک: رشتی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۴؛ صرامی، ۱۳۸۵، ص ۳۱-۳۷؛ نبویان، ۱۴۰۰، ص ۲۲۵) حق در اصطلاح حقوق نیز به توانایی شخص بر چیزی یا بر کسی تعریف شده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶۹) از این رو حق در اصطلاح فقه، حقوق و اخلاق یک قدرت اعتباری برای برای فرد یا گروه است که می‌تواند از آن بهرمنند گردد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۶۹؛ خویی، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۱۴۰؛ مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۶) و دارای سه عنصر اساسی است: یکی کسی که حق و قدرت به نفع او اعتبار شده است (مَنْ لَهُ الْحَقُّ). دوم کسی که حق بر عهده‌اش آمده است و باید آن را ادا کند (مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ) و سوم چیزی که متعلق حق است. به عنوان مثال در «حق نفقه زن بر شوهر»، زن «صاحب حق» است که حق به نفع او مقرر شده است، «شوهر» من علیه الحق است یعنی نفقه زن بر عهده‌اش قرار گرفته است و باید به زن پرداخت کند و «نفقه» که شامل هزینه‌های مربوط به خوراک، پوشاک، مسکن، تهیه اسباب و اثاثیه زندگی، هزینه‌های درمان، زن می‌شود متعلق حق است (دانش پژوه، ۱۳۸۱، ص ۲۲). بنابراین حق افزون بر نسبتی که با صاحب حق و من علیه الحق دارد، نسبتی نیز با متعلقش دارد که مضاف الیه آن است مانند حق شفعه، حق تحجیر، حق خیار، حق تالیف، حق نظارت، حق حضانت که محدوده بهره‌وری صاحب حق را معین می‌کند به این معنا که ذی حق فقط در محدود آن حق تسلط بهروری دارد ولی تسلط مالک بر ملکش مطلق است و این امر یکی از تفاوت‌های حق و ملک است و لذا برخی حق را ملک ضعیف تعریف کرده‌اند.

- اقسام حق

تذکر این نکته لازم است که کلمه حقوق مشترك لفظی بین دو معنای مفرد و جمع است. در

کابرد مفرد به معنای نظام حاکم بر رفتار اجتماعی شهروندان يك جامعه است یعنی به مجموع بایدها و نبایدهایی است که اعضای يك جامعه ملزم به رعایت آنها هستند. گویا مجموع قوانین حاکم بر نظام اجتماعی انسانها يك واحد محسوب شده و کلمه حقوق بر آنها اطلاق می شود. کلمه حقوق در این کاربرد قریب المعنا با کلمه قانون است و البته تفاوت‌هایی نیز با آن دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۲۵) اما در کاربرد دوم، جمع حق است که برخی از اقسام آن عبارتند از:

یک. حق اساسی و حق عادی

برخی از حقوق مانند حق حیات، حق خوراك و پوشاك قبل از آن که قانون گذار آنها را وضع کند برای همه انسان‌ها ثابت و معین هستند. این حقوق را «حقوق اساسی» یا حقوق فطری یا حقوق طبیعی می‌نامند. حقوقدانان ویژگی و مشخصه این دسته از حقوق را به این می‌دانند که اصل آنها قبل از وضع قانون گذار ثابت و شرح و تفصیل و قیود و شرایط آن بعداً به وسیله قانون گذار تعیین می‌شود. اما برخی از حقوق مانند حق شفعه یا حق نفقه از ابتدا مشخص است که نسبت به چه کسی، چه زمانی، چه مکانی و با چه شرایط و قیودی وضع شده است... این دسته از حقوق را حقوق عادی می‌گویند که باید قانون گذار آنها را مشخص کند که در نظام‌های دموکراسی، نمایندگان منتخب مردم این کار را انجام می‌دهند، و در بینش اسلامی، مربوط به خدای متعال یا افرادی است که از جانب خداوند اجازه قانون گذاری داشته باشند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۰)

نقد

با توجه به تعریفی که برای حقوق اساسی بیان شد، تعریف حق در اصطلاح فقه و حقوق یعنی اعتبارسلطه به نفع شخص بر دیگری، بر این دسته از حقوق صادق نیست؛ زیرا سلطه‌ای که شخص بر حیات و خوراك و پوشاك خود دارد سلطه حقیقی است که در هر موجود ذی شعوری وجود دارد و اختصاص به انسان ندارد نه سلطه اعتباری ویژگی‌های حق فقهی مانند





اسقاط پذیری و نقل پذیری نیز در این دسته از حقوق نیست ولی حقوق عادی مشمول تعریف حق هستند ویژگی های حق را نیز دارند.

دو. حق حقوقی و حق اخلاقی

یکی دیگر از تقسیمات حق، تقسیم آن به حق حقوقی یا قانونی و حق اخلاقی است. مقصود از حق اخلاقی حقوقی مانند حق همسایه، حق صله رحم، حق استاد، حق شاگرد، حق مسجد، حق حیوانات... است که در امور زیر با حق حقوقی متفاوت است.

۱. سرپیچی از رعایت حق اخلاقی حداکثر موجب گناه و استحقاق عذاب اخروی است ولی قابل پی گرد و جرمه دنیایی و حکومتی نیست ولی حق فقهی و حقوقی قابل پی گیری است. به عنوان مثال اگر کسی قطع رحم کرد نمی شود از او شکایت به نزد قاضی برد و خواستار اجبار او به صله رحم یا زندان و جرمه او شد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۲؛ جوادی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۱) ولی اگر کسی حق شفعه یا حق خیار مشتری یا بایع را نادیده بگیرد قابل شکایت و پی گیری است.

۲. حق حقوقی فقط در روابط بین انسان ها مطرح می شود، در حالی که حق اخلاقی در مورد رابطه انسان با حیوانات و حتی موجودات بی شعور و جمادات نیز وجود دارد. کسی که مرکبی دارد، از نظر اسلام واجب است غذا و آب و علوفه او را تأمین کند و اگر مریض شد او را تیمار نماید. این، حقی است که حیوان بر صاحبش دارد. اگر سگی را ببینید که از تشنگی در حال هلاکت است، اسلام می گوید آن سگ بر شما این حق را دارد که او را سیراب کنید. اگر حیوانی از گرسنگی در حال مرگ است، آن حیوان بر شما این حق را دارد که به او غذا بدهید. حتی زمین و درخت بر ما حق دارند. البته برخی از این حقوق در سایر فرهنگ ها نیز وجود دارند، ولی فقط در همین حد است که آنها را کارهایی خوب و قابل تحسین می دانند؛ در حالی که اشاره کردیم که از نظر اسلام، بسیاری از آنها از زمره حقوق واجب دانسته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۲).

۳. ترك حقوق اخلاقی وجدان درونی را جریحه دار می سازد مانند بی حرمتی به پدر و مادر و

معلم و افراد بزرگ ترو ترك ادب نسبت به يك شخصيت علمي و اجتماعي اما عدم رعايت حقوق قانوني جان و مال و امنيت فرد يا جامعه را از بين مي برد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ص ۲۴)

سه. حق الله و حق الناس

يکي ديگراز تقسيمات حق تقسيم آن به حق الله و حق الناس است. در فرهنگ ديني، يکي از مواردی که واژه حق فراوان به کار می رود «حق الله» است که ریشه همه حقوق و مهم ترین آنها است در حالی است که در نظام های حقوقی رایج دنیا حق خدا مطرح نیست و در اعلامیه حقوق بشر نیز هیچ اسمی از خدا نیست و هیچ حقوقی هم برای خدا لحاظ نشده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹۳) در ابتدای رساله حقوق امام سجاد علیه السلام آمده است: **أَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ حُقُوقًا مُحِيطَةً بِكَ فِي كُلِّ حَرَكَةٍ تَحْرِكُهَا أَوْ سَكَنَةٍ سَكَنْتَهَا أَوْ مُنْزِلَةٍ نَزَلَتْهَا أَوْ جَارِحَةٍ قَلَبَتْهَا أَوْ آلَةٍ تَصَرَّفَتْ بِهَا بَعْضًا أَكْبَرُ مِنْ بَعْضٍ...** (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۷۴، ص ۱۰). حضرت می فرماید: توجه داشته باش که اطراف تو را حقوقی فرا گرفته و تو در محاصره مجموعه ای از حقوق قرار گرفته ای که حتماً باید آنها را رعایت کنی و راه فراری از آنها نداری. هر حرکتی انجام دهی مشمول حقی است. سکون هم داشته باشی باز آن هم مشمول حقی از حقوق است. هر اندامی از اندام های بدنت را به کار بگیری، مورد حقی از این حقوق است. هر ابزاری را برای کارهای خود مورد استفاده قرار دهی، باز حقوقی به آنها تعلق می گیرد. اگر در جایی، در منزلی یا در یک موقعیت اجتماعی قرار بگیری، آن مکان و جایگاه و موقعیت اجتماعی نیز حقوقی را برگردن تو قرار می دهد (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۰۱)

مقصود از حقوق الله دستورات خداوند به بندگان و اطاعت و فرمانبری از او امر و نواهی اوست (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۸۶) از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است: «و لکنه سبحانه جعل حقه على العباد أن يطيعوه» یعنی حق خدا بر بندگان آن است که او را اطاعت کنند. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۵۳) و در رساله حقوق امام زین العابدین علیه السلام نیز آمده است: «فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ عَلَيْكَ فَانْ تَعْبُدْهُ وَ لَا تُشْرِكْ بِهِ شَيْئًا» یعنی بالاترین و بزرگترین حق خدا بر تو آن است که او را عبادت کنی و چیزی را شریک او قرار ندهی (بحرانی اصفهانی،



۱۴۱۳، ج ۱۸، ص ۳۲۰)

مقصود از حق الناس نیز امتیازاتی است که قانونگذار برای افراد بر دیگران قائل شده است که قابل اسقاط و نقل و انتقال است

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ می‌گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: رَجُلٌ جَنَى عَلَى أَعْفُو عَنْهُ أَوْ أَرْفَعَهُ إِلَى السُّلْطَانِ قَالَ هُوَ حَقُّكَ إِنْ عَفَوْتَ عَنْهُ فَحَسَنٌ وَإِنْ رَفَعْتَهُ إِلَى الْإِمَامِ فَإِنَّمَا طَلَبْتَ حَقَّكَ. یعنی از امام سوال کردم شخصی آسیبی بر من وارد کرده است، آیا او را عفو کنم یا از او شکایت کنم؟ امام علیه السلام فرمود این حق توست می‌توانی عفو کنی که این کار شایسته ای است و می‌توانی شکایت کنی که حق خود را خواسته‌ای (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۵۲)

در این تقسیم حق الله در مقابل حق الناس است و لذا کلمه حق در این ترکیب به معنای اعتبار تسلط بر امری برای شخص بر دیگران نیست بلکه چنانچه در تعریف آن بیان کردیم، به معنای دستورات خداوند است و از این رو با حکم الله منطبق است

- آثار و لوازم حق

برای حق آثار و ویژگی‌هایی ذکر شده که وجه تمایز آن از حکم است که برخی از مهمترین آنها عبارت است از:

يك. اسقاط پذیری

اسقاط پذیری به این معنا که صاحب حق مجاز است از حق خود بگذرد و آن را استیفا نکند یکی از آثار حق است که شیخ انصاری و برخی از فقهای معاصر آن را یک قاعده مسلم در حق دانسته‌اند. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص: ۶۱؛ خویی، ۱۳۷۸، ج ۶ ص ۱۳۹) محمد حسین غروی اصفهانی نیز گفته است: والانصاف أنه لم يظهر لنا مورد يقطع بكونه حقاً ويشك في قبوله للاسقاط، فضلا عن القطع بعدمه. یعنی انصاف این است که ما سراغ نداریم که در موردی یقین به حق بودن امری وجود داشته باشد اما اسقاط پذیری آن مشکوک باشد چه رسد به اینکه یقین به عدم اسقاط باشد (غروی اصفهانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۵۱) این ویژگی در اکثر قریب به اتفاق

حق‌ها مانند: حق شفعه، حق تحجیر، حق اولویت یا حق سبق «من سبق الی مکان...»، حق خیار، حق نفقه، حق تمکین، حق مضاجعه، حق قسم زوجات، حق قصاص، وجود دارد، البته برخی از حقوق قابل اسقاط نیستند مانند حق ولایت، حق ابوت، حق حضانت (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۱۰) که با توجه به قاعده مسلم در حق، این موارد مستثنا هستند و به صورت خاص از آنها با عنوان حقوق غیر قابل اسقاط یاد می‌شود.

دو. انتقال پذیری

ویژگی دیگر حق انتقال پذیری و قابلیت نقل و واگذاری به دیگران به صورت مجانی یا در مقابل عوض است یا انتقال قهری از طریق ارث است. بیشتر حقوق مانند حق اجازه در بیع فضولی و حق رجوع به هبه (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۰۹) حق خیار (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۳، ص ۷۴) حق رهنان (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۹، ص: ۱۷۷) حق قصاص، حق تحجیر، حق شفعه، دارای این ویژگی هستند، (بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص: ۱۷) که صاحب حق می‌تواند خودش آن را استیفا کند یا آن را در قالب يك از عقود لازم یا جایز به دیگری واگذارد تا استیفا کند. البته این ویژگی نیز به صورت موجه کلیه در همه حقوق وجود ندارد و استثنائاتی دارد مانند حق ولایت و حق مضاجعت.

نتیجه این بحث:

اولا. اسقاط پذیری و واگذاری گرچه از ویژگی‌های حقوق است اما کلیت ندارد و لذا فقهاء مسلمان حقوق را به دو قسم حقوق جایز الاستیفا و حقوق واجب الاستیفا و حقوق قابل واگذاری و حقوق غیر قابل واگذاری تقسیم کرده‌اند

۲. حکم و ویژگی‌های آن

در این قسمت حکم را تعریف، برخی از ویژگی‌ها را بیان می‌کنیم.

- تعریف حکم

حکم در اصل به معنای منع (ابن فارس، بی‌تا، ج ۲؛ ص ۹۱) و به قول راغب منع به هدف



اصلاح (راغب، بی تا، ص ۲۴۸) است و مصدر فعل حکم بینهم به معنای قضاوت و داوری است (جوهری، ۱۴۱۸، ج ۵؛ ص ۱۹۰۱) این کلمه دارای معانی مختلفی در ادبیات، فلسفه و منطق و فقه و حقوق است که از ذکر آنها خودداری کرده و معنای آن در اصطلاح فقه و حقوق را بیان می کنیم. حکم در فقه به طلب فعل یا طلب ترك فعل از سوی شارع از مکلف (شیخ بهایی، ۱۴۲۳، ص ۱۰۲) و خطاب شارع به أفعال مکلفین (حائری الاصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۳۳۷ صرامی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹۵) و قانونی که از سوی خداوند برای تنظیم زندگی انسان صادر می شود (صدر، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۱) مفاد الزامات قانون (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۱۵) رای قاضی، تصمیمات مراجع قضایی، قانون شرع، مفاد قوانین الزامی در مقابل حق (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۳۹) معنا و تعریف شده است. استاد مصباح می فرماید: حکم در اصطلاح فقه و حقوق به دو معنی استعمال می شود: یکی به معنای دستور دادن، جعل و انشاء کردن (مصدر) و مجعول و منشأ (حاصل مصدر) مثلاً درباره نماز گاهی به ایجاب شارع و دستور خدا حکم الهی گفته می شود و گاهی به نماز که حاصل دستور خداست. دوم به معنای قضاوت و داوری کردن بین دو متخاصم است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۳۱) حکم در معنای اول قانون و دستور العملی است که از سوی خداوند متعال برای تنظیم زندگی انسان صادر شده و به انجام یا ترك فعلی از افعال اختیاری انسان مانند روزه و نماز یا اعتبار امری در ذات مکلف مانند زوجیت و رقیبت یا چیزی که مرتبط با انسان است تعلق می گیرد مانند مالکیت. (صدر، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۱)

- ویژگی های حکم و تفاوت آن با حق

حکم وظیفه و تکلیفی است که قانونگذار برای کسی تعیین کرده و مکلف در آن اختیاری ندارد از این رو زمام حکم به دست خداست و نمی تواند آن را اسقاط کرده یا به دیگری واگذار کند بلکه موظف به انجام آن است از این رو بین حکم و حق سه تفاوت عمده وجود دارد:

نخست اینکه در مفهوم حکم، طرفی ملاحظه نشده بلکه و وظیفه ای است که برای کسی معین شده و باید آن را انجام دهد، خواه مطالبه کننده ای وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد؛ برخلاف حق که یک مفهوم «اضافی» و قائم به دو طرف است: یکی «من له الحق» و

دیگری «من علیه الحق». همیشه یک نفر صاحب حق است و در مقابل هم کسی وجود دارد که حق بر علیه او اعمال می‌گردد و آن حق از او مطالبه می‌شود؛ یعنی «کسی» بر علیه «دیگری» حق دارد. بنابراین یک تفاوت عمده حق با حکم و تکلیف این است که در حکم و تکلیف، فرض وجود یک نفر کافی است و چیزی از کسی به نحو الزام خواسته می‌شود؛ در حالی که در حق، فرض حداقل دو نفر لازم است و چیزی «برای کسی» و «بر علیه دیگری» جعل می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۸۷) دوم. حق قابل اسقاط است ولی حکم قابل اسقاط نیست. (فقیه، ۱۴۰۷، ص ۳۱؛ مصطفوی، بی تا، ج ۱، ص ۳۹) زیرا احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی انسانها از سوی خدای متعال جعل و وضع می‌شوند و اسقاط آنها توسط مکلف خلاف غرض الهی در تشریع احکام است. (فقیه، ۱۴۰۷، ص ۳۱) سوم حق قابل نقل به دیگران و انتقال قهری است ولی حکم چنین نیست. (رشتی، ۱۴۰۷، ص ۷؛ بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۵)

۳. تکلیف و نسبت آن با حکم

تکلیف از مصدر کلفت به معنای مشقت است و تکلیف به معنای امر کردن و فرمان دادن به چیزی است که انجام آن دشوار است (جوهری، ۱۴۱۸، ج ۵؛ ص ۱۹۰۱) این کلمه در اصطلاح فقه و حقوق به معنای اوامر و نواهی شرعی و قانونی است (بهبهانی، ۱۴۱۵، ص ۵۶؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۷) بنابراین تکلیف و حکم در معنای اصطلاحی یکسان هستند

- تفاوت تکلیف و حکم

گرچه کلمه تکلیف از نظر مفهوم لغوی با کلمه حکم متفاوت هستند اما در اصطلاح فقهی هر دو به معنای اوامر و نواهی شرعی هستند با این تفاوت که اوامر و نواهی شرعی از این جهت که منتسب به خدا و دستور الهی هستند به آنها حکم گفته می‌شود و از این حیث که نسبتی با انسان دارند و انسان برای انجام آنها در زحمت و سختی واقع می‌شود به آنها تکلیف گفته می‌شود. مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه: «فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسُكَ وَ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ»، گفته است: کلمه «تکلیف» از مصدر «کلفت» به معنای مشقت است، به این جهت





که کارفرما یعنی صاحب تکلیف کارگر و مکلف را به مشقت می‌اندازد (طباطبایی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۵) بنابراین همانگونه که بین حق و تکلیف تلازم است، بین حق و حکم نیز تلازم است به این معنا که هر جا خداوند متعال برای اشخاص حکمی صادر کرده است حقی نیز برای وی قائل شده است

- نسبت حق و تکلیف

یکی از ارکان اساسی حق در اصطلاح فقه، من علیه الحق است و من علیه الحق یعنی کسی که تکلیف بر عهده‌اش آمده و موظف به ادای حق است از این رو حق در اصطلاح فقه و حقوق در مقابل حکم و تکلیف است و اثبات هر حقی ملازم با اثبات يك تکلیف است و لذا حق و حکم و تکلیف قابل انفکاک نیستند.

تلازم حق و حکم و تکلیف دو گونه است: یکی تلازم مفهومی و دوم تلازم تشریعی. تلازم مفهومی یعنی مفهوم حق بدون مفهوم تکلیف متصور نیست و تلازم تشریعی یعنی هر جا حقی باشد حکم و تکلیفی نیز برای خود صاحب حق یا دیگران وجود دارد

حق وقتی به صورت جمع به کار رود مشترك لفظی بین دو معناست و تعیین آنها با قرینه است و بدون قرینه مبهم است

بین «حق و تکلیف» دو گونه رابطه تلازم وجود دارد: یکی تلازم در ناحیه مفهوم؛ وقتی فردی بر دیگری دارای حق است، در مفهوم آن، این مطلب مندرج است که طرف مقابل نسبت به فرد اول دارای تکلیف است و باید حق او را ادا کند؛ و گرنه حق داشتن یک فرد نسبت به فرد دیگر، امری لغو و بیهوده خواهد بود؛ چون در این حالت، داشتن «حق» به این معناست که طرف مقابل نسبت به ادای حق آن طرف هیچ «تکلیف» و وظیفه‌ای ندارد! هم‌چنین در همین رابطه، اگر می‌گوییم: خدا بر بندگان حق دارد، بدان معناست که بندگان موظف به ادای حق او هستند. عکس آن نیز، قابل بیان است دوم در ناحیه تشریع؛ این رابطه، یک رابطه قراردادی بین حق و تکلیف است. در این حالت مصالح زندگی انسان‌ها اقتضا دارد اگر برای کسی حقی جعل و تشریع می‌گردد، بایستی برای او تکلیفی نیز قرار داده شود. لازمه استفاده از منافع

جامعه و داشتن سهم از بیت‌المال این است که در مقابل آن خدمتی به جامعه ارائه دهد. هر کس در اجتماع از دست‌آوردهای دیگران بهره می‌برد موظف به بهره‌رسانی به دیگران نیز هست. نمی‌توان برای فردی حق استفاده از منافع مردم قایل شد، اما هیچ تکلیفی در خدمت به مردم، برای او در نظر نگرفت. تفاوت این دو نوع تلازم در آن است که در حالت اول، تلازم حق و تکلیف نسبت به دو نفر مدنظر است؛ یعنی حق یک فرد در مقابل تکلیف دیگری نسبت به فرد اول است؛ اما در حالت دوم، تلازم حق و تکلیف نسبت به یک فرد ملاحظه می‌گردد و گفته می‌شود اگر فردی دارای «حق» است خود او نیز دارای «تکلیف» است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، جلد ۲، ص ۳۶).

۴. علائم شناخت حق و حکم

از دو راه می‌توان حکم یا حق بودن دستوری را کشف کرد و شناخت: یکی از راه نشانه‌هایی که در درون دستورات شرعی وجود دارد که از آن به علائم درونی تعبیر می‌کنیم و دوم از راه شواهدی که خارج از دستور شرعی آمده است که از آن به علائم بیرونی تعبیر می‌کنیم.

يك. علائم درونی

برخی از نشانه‌های درونی حق یا حکم عبارتند از:

- اضافه ملك، همراه با لام ملك

برخی گفته‌اند اگر مجعول شرعی در قالب اضافه ملکی و همراه با لام ملك بیان شده باشد ظاهر در حق است؛ زیرا یکی از ویژگی‌های حق این است که با اضافه ملك به مستحقش اضافه می‌شود (فقیه، ۱۴۰۷، ص ۳۱-۳۲) در نقد این راه می‌توان گفت، اضافه و لام ملك بین حق و ملك مشترك است و چون نسبت حق و ملك عام مطلق است یعنی هر ملکی می‌تواند حق باشد ولی لزوماً هر حقی ملك نیست مگر بر مبنای کسانی که حق را به ملك ضعیف تعریف می‌کنند. در نتیجه اضافه و لام ملك در لسان دلیل بدون قرینه دلالتی بر هیچکدام از ملك و حق ندارد و مجمل است





- تعبیر «علیه» یا «له»

نشانه دیگری که برای شناخت «حق» گفته شده این است که اگر دلیل تشریع امری، چیزی را با لام به صورت (له) برای مخاطب بیان و اثبات کند ظاهر در «حق» است مانند: «للعین ما رأَتْ، و للیلید ما أخذت ولی اگر امری را با علی بر (علیه) مخاطب اثبات کند، ظاهر در «حکم» است مانند: وَ عَلَى الْمُؤَلِّدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ... بقره، ۲۳۳ (مروج جزائری، جامع فقه اهل بیت ۲، ص ۱۴۰)

اشکالی که بر این ضابطه وارد شده این است که اگر در دلیل تشریع با لام چیزی اثبات شده باشد، مُثَبِّتْ لَهُ = «مَجْعُولِ شَرَعی» یا عین است یا معنا، اگر مَجْعُولِ شَرَعی «عین» باشد، لام ظاهر در اثبات ملکیت عین برای شخص است و اگر مَجْعُولِ شَرَعی «معنا» باشد، لام ظاهر در اعم از «حق» و «حکم» است به عنوان مثال در دو جمله «للمغبون حلُّ العقد» و «لزید شرب الماء» با لام چیزی برای مخاطب و به نفع او بیان شده است و در ظاهر بین آنها تفاوتی نیست در حالی که مدلول لام در جمله اول «حق» و در جمله دوم «حکم» است. (مروج جزائری، جامع فقه اهل بیت ۲، ص ۱۴۰)

به نظر می رسد اثبات ملکیت در موردی که مثبت له، عین باشد، منافاتی با حق بودن ندارد؛ زیرا ملك نیز نوعی حق است و لذا حق را نیز برخی به ملك ضعیف تعریف کرده اند و در موردی که معنا باشد دلیلی نداریم که مدلول لام در جمله دوم نیز «حق» نباشد. بنابر این مدلول ظاهر لام، اثبات حق است مگر اینکه قرینه ای بر خلاف آن وجود داشته باشد و مانع این ظهور شود بنابر این باید گفت ظهور اولی لام اثبات حق است خواه آن شیئی عین باشد یا معنا، مگر اینکه قرینه ای بر خلاف آن باشد.

- استفاده از حق یا مشتقات آن در لسان دلیل

اگر در لسان شرع کلمه حق یا مشتقات آن به کار رفته باشد ظاهر در حق خواهد بود زیرا در لسان دلیل حق بر آن اطلاق شده است (بحر العلوم، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۳) مانند: مَنْ سَبَقَ إِلَى مَوْضِعٍ فَهُوَ أَحَقُّ بِهِ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتَهُ. (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۴؛ ص ۵۴۶) یعنی اگر کسی پیش از دیگران وارد

مکانی شد و آنجا را اشغال کرد، بر آن مکان اولویت دارد. فقها از این روایت «حق سبق» را استفاده کرده‌اند.

به نظر می‌رسد این ضابطه نیز تمام نیست زیرا حق در اینگونه موارد به معنای شایسته و سزاوار است که اعم از حق، حکم و ملک است.

بنابر این هیچیک از راههای درونی ضابطه کلی برای کشف و تشخیص حق نیست و نمی‌توان برای اثبات حق به آنها استناد کرد. بلی با توجه به این که «حق» از مفاهیم ذات‌الاضافه و دارای دو طرف است: یکی (مَنْ لَهُ الْحَقُّ)، کسی که حق برای اوست و دوم (مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ) کسی که حق بر اوست و حق و تکلیف متلازمان هستند و تحقق یکی بدون دیگری ممکن نیست بنابر این هر جا حقی اثبات شود، تکلیفی نیز اثبات خواهد شد و هر جا تکلیفی وجود داشته باشد، حقی نیز خواهد بود از این رو اگر دلیل تشریع متکفل اثبات چیزی بر (علیه) مخاطب شد مانند وَ عَلَى الْمُؤَلَّدِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ و تکلیفی را بر عهده مخاطب گذاشت، به قرینه تلازم کشف می‌شود که برای طرف مقابل مخاطب حقی وجود دارد. بنابر این می‌توان گفت هر چند لسان «له» در مجعول شرعی کاشف از حق نیست ولی از لسان «علیه» می‌تواند به دلیل تلازم کاشف از حق باشد.

- اضافه و عدم اضافه به (فاعل ما)

اگر دلیل تشریع، حکمی را برای عین خارجی یا برای عملی بدون اضافه آن به انجام دهنده ای اثبات کند، مانند «الماء أو شربه حلال»، که حلیت برای آب (عین خارجی) یا برای شرب ماء (عمل خاص) بدون اضافه آن به فاعلی اثبات کرده است یا در «المعاطاة جائزة»، که جواز برای معاطات بدون اضافه آن به فاعلی اثبات کرده است، یا «المضاربة من العقود» عقد بودن را برای مضاره اثبات کرده است، این گونه دلیل، ظاهر در حکم است زیرا ظاهری این است که این امور برای طبیعت ماء، معاطات، مضاربة و ایقاعات صرف نظر از هر شخصی ثابت است ولی اگر مفاد دلیل اثبات چیزی برای شخص باشد، ظاهر در ملك یا ظاهر در حق است؛ زیرا اگر آن چیز، عین خارجی یا امر ذمی باشد مانند وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى





وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ (الأنفال: ۴۱) که خمس مال را برای خدا و رسول... اثبات کرده، ظاهر در ملك و اگر معنا باشد مانند «للمغبون حل العقد» ظاهر در حق است (مروج جزائری، جامع فقه اهل بیت ۲، ص ۱۴۰)

دو. علائم بیرونی

برخی از نشانه‌های بیرونی تشخیص حق یا حکم عبارتند از:

- تصریح معصوم به حق

در برخی از روایات به حق بودن چیزی تصریح شده است مانند تصریح به «أحق» در مورد نگهداری مادر از کودک در هفت سال اول در روایت: الْمَرْأَةُ أَحَقُّ بِالْوَلَدِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ سَبْعِ سِنِينَ. (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳؛ ص ۴۳۵) یعنی مادر تا هفت سال شایسته‌تر به حضانت کودک است.

- تأیید معصوم به حق

در برخی از روایات امام علیه السلام سخن راوی را در اطلاق حق بر چیزی تأیید کرده است مانند روایت: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَبَيَّهُمَا وَلَدٌ أَيُّمَا أَحَقُّ بِهِ قَالَ الْمَرْأَةُ مَا لَمْ تَتَزَوَّجْ. (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳؛ ص ۴۳۵) در این روایت کلمه «أحق» در باره اولویت مادر بر نگهداری کودک در سخن راوی آمده است و امام علیه السلام با پاسخ خود آن را تأیید کرده است. اسحاق بن عمار نیز با تعبیر «حَقَّ الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا» از امام صادق علیه السلام سوال کرد و امام در جواب وی فرمود: يَشْبَعُ بَطْنُهَا وَيَكْسُو جُنَّتُهَا وَإِنْ جَهَلَتْ غَفَرَهَا (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۱؛ ص ۵۱۰) یعنی حق زن بر شوهر آن است که خوراک و پوشاکش را تأمین کند و اگر خطایی کرد از آن بگذرد، در این روایت نیز امام علیه السلام ضمن پاسخ راوی و بیان برخی از مصادیق حق نفقه سخن راوی در اطلاق حق بر امور یاد شده در روایت تأیید کرده است.

- انطباق تعریف حق بر امر شرعی

یکی از مستدللات و دلائل فقها بر حق بودن امری انطباق تعریف حق بر مجعول شرعی است

به عنوان مثال بحرالعلوم بعد از آنکه با قاطعیت می‌گوید: خیارات از حقوق است، این گونه بر آن استدلال می‌کند: لكونها سلطنة مجعولة بأحد أسبابها للمتعاقدین أو الأجنبی علی إبطال العقد اللازم و حله. (بحر العلوم، ۱۴۰۳ ج ۱، ص ۲۳)

این استدلال به معنای انطباق تعریف حق بر خیار و مصداقیت خیار برای حق است، زیرا همچنانکه حق اعتبار سلطه برای يك فرد یا گروه بر چیزی است و خیار نیز اعتبار سلطه برای برای متعاقدين یا اجنبی بر ابطال عقد لازم است، پس تعریف حق بر خیار منطبق و خیار یکی از مصادیق حق است.

- ترتب آثار حق بر امر شرعی

در مواردی که ثابت شود امری قابل اسقاط یا نقل و انتقال است یا فقها بر اسقاط پذیری یا قابلیت نقل و انتقال امری اجماع داشته باشند (رشتی، ۱۴۰۷، ص ۷) کاشف از این است که آن امر حق است؛ زیرا اسقاط پذیری یکی از نشانه‌های عام و مورد پذیرش فقها و حقوقدانان در مورد حق است. از این رو از این خاصیت به دلیل اینی (کشف علت از طریق معلول) کشف می‌شود که آن مجعول شرعی حق است. (فقیه، ۱۴۰۷، ص ۳۲)

۵. بررسی حق یا حکم بودن حجاب

دلائل و شواهدی متعددی از درون آیات و روایات حجاب، و بیرون از آنها حاکی از این است که حجاب حکم الهی است نه حق بشری که اینک در سه محور آیات، روایات و شواهد دیگر به تبیین آنها می‌پردازیم

الف. شواهد قرآنی

برخی از شواهد قرآنی دال بر حکم بودن حجاب عبارتند از:

۱. فقدان نشانه‌های «حق» در آیات حجاب

در الفاظ آیه ۳۱ سوره نور هیچیک از علائم درونی دال بر حق بودن حجاب مانند لام ملك،





اضافه، کلمه حق، وجود ندارد بنابراین مهمترین آیات حجاب، فاقد نشانه و دلیل لفظی بر حق بودن حجاب است.

۲. وجود ویژگی «حکم» در لسان آیات

لسان آیات حجاب، لسان امر و نهی و دستوری است که امری را بر عهده مخاطب می گذارد و لذا غیر از مکلف که مأمور به اطاعت است مطالبه کننده وجود ندارد و این امر از نشانه های حکم است. خداوند متعال در جمله ولا یُبدینَ زینتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا، زنان را از کشف حجاب برای نامحرم نهی کرده است. در جمله وَ لَیْضُرُّنَّ بِخُمْرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ زنان را به پوشاندن سر با مقنعه و روسری به شکل خاص امر کرده و تکلیفی را بر عهده آنها گذاشته است. در جمله وَ لَا یَضُرُّنَّ بِأُجُلِهِنَّ لَیَعْلَمَ مَا یُخْفِیْنَ مِنْ زینتَهُنَّ زنان از کوبیدن پا بر زمین به هدف اظهار صدای زیورشان برای نامحرم نهی کرده است. همه این جملات بیانگر دستور حتمی و تکلیف الزامی برای مکلف است که در آن طرفی ملاحظه نشده بلکه وظیفه ای برای کسی معین شده است که باید انجام دهد، خواه مطالبه کننده ای وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. در آیه ۵۹ سوره احزاب نیز از همه زنان اعم از همسران و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان مسلمان دیگر خواسته شده است که در بیرون از خانه در مواجهه با نامحرم از لباس سرتاسری استفاده کنند که لسان آن لسان دستور و قرار دادن وظیفه بر عهده مکلف است.

۳. تعبیر «لیس علیهن...» نشانه ای بر حکم حجاب

در آیه: وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ. نور: ۶۰ خداوند متعال با تعبیر «لیس علیهن جناح...» به زنان سالخورده اجازه داده است که حجاب کمتری داشته باشد و برای آنان تخفیف قائل شده است. این تعبیر دلیل است بر این است حجاب تکلیف و وظیفه ای بر عهده زنان است که خداوند آن را از عهده زنان سالمند برداشته است؛ زیرا اگر حجاب حق زن و زمام آن در اختیار وی بود، زن نسبت به استیفاء و عدم استیفاء آن آزاد بود و نیازی به تخفیف آن از زنان سالمند با تعبیر «لیس علیهن» نبود.

ب. شواهد روایی

برخی از علائم و نشانه‌های دال بر حکم بودن حجاب که از روایات قابل استفاده است عبارت است از:

۱. نشانه «حکم» در تعبیر «علی الجاریه الخمار»

ابوحزمه ثمالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: **أَنَّهُ قَالَ: عَلَى الصَّبِيِّ إِذَا اخْتَلَمَ الصِّيَامُ وَعَلَى الْجَارِيَةِ إِذَا حَاضَتِ الصِّيَامُ وَالْخِمَارُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ مَمْلُوكَةً فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْهَا خِمَارٌ إِلَّا أَنْ تُحِبَّ أَنْ تَخْتَمِرَ وَعَلَيْهَا الصِّيَامُ.** (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۲؛ ص ۱۲۳) یعنی روزه زمانی بر پسر واجب می‌شود که نشانه بلوغ یعنی احتلام در او ظاهر شود و بر دختر وقتی عادت ماهانه شود روزه و سر کردن روسری واجب می‌شود مگر اینکه کنیز باشد که سرکردن روسری بر او واجب نیست مگر اینکه خودش بخواهد ولی روزه بر کنیز واجب است

در این روایت امام علیه السلام با تعبیر «علی الصبی ... و علی الجاریه ...» دستور روزه برای پسران و دختران بالغ و دستور حجاب را برای دخترانی که نشان‌های بلوغ در آنها ظاهر می‌شود بیان کرده است که نشانه حکم بودن آنهاست، افزون بر اینکه دستور حجاب و صیام دختران بالغ را با يك تعبیر و معطوف به یکدیگر آورده و چون صیام از احکام است نه از حقوق، این امر نیز شاهدهی بر حکم بودن حجاب است

۲. لسان نکوهش و تهدید بر کشف حجاب

روایتی را مرحوم ابن حیون (م ۳۶۳) از رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه نقل کرده است: **قَالَ أَيْمًا امْرَأَةٌ وَضَعَتْ خِمَارَهَا فِي غَيْرِ بَيْتِ زَوْجِهَا فَقَدْ هَتَكَتْ حِجَابَهَا** (ابن حیون، ۱۳۸۵، ج ۲؛ ص ۲۱۵) فرمود: هر زنی روسریش را در غیر خانه شوهرش بردارد حجاب خودش را هتك کرده است.



توضیح روایت

اولاً. تعبیر «وضع خمار یا وضع ثیاب» به معنای برداشتن روسری از سر یا برداشتن لباس رو از اندام و برهنه کردن سر یا اندام است.

ثانیاً. تعبیر «فی غیر بیت زوجها» یا «غیر منزل زوجها» یا «فی غیر بیتها» مطلق است و هر مکانی را که غیر از خانه شوهر و خانه زن باشد شامل می‌شود از این رو این تعبیر کنایه از برهنه کردن سر و اندام و نمایاندن آن به نامحرم است گرچه فقها این روایت را در باب حمام نقل کرده (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص: ۲۴۷) و وضع ثیاب را برای دخول به حمام دانسته‌اند ولی لفظ وضع خمار و ثیاب عام است و قید حمام ندارد.

ثالثاً. هتك به معنای سوراخ کردن و پاره کردن (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۳: ص ۳۷۴) و هتك ستر و ثوب به معنای کشیدن و پاره کردن قسمتی از پرده یا لباس برای نمایان کردن و دیده شدن پشت آن است. (ابن سیده، ۱۴۲۱، ج ۴: ص ۱۳۴) حجاب به معنای مانع و حائل بین دو شیئی است که مانع از اتصال دو شیئی به یکدیگر و مانع از دیدن است بنابراین مقصود از هتك حجاب برداشتن مانع از روی شیئی و نمایان وراء آن است که در مراد از آن در این روایت کشف اندام زن برای نامحرم است. تعبیر وَلَمْ تَزُلْ فِي لَعْنَةِ اللَّهِ إِلَيَّ أَنْ تَزْجَعَ إِلَيَّ بَيْتَهَا که در روایت دیگر است حاکی از مذموم بودن این عمل و لزوم ترك و دوری از آن است.

رابعاً. گزاره: ایما امراه... گزاره توصیفی و بیانگر تلازم و اتصال وضع خمار در غیر خانه با هتك حجاب زن یا تلازم وضع ثوب در غیر خانه با مشمول لعنت خدا شدن تا بازگشت به خانه است. بنابراین لسان این روایت لسان نکوهش زن بر این عمل و تهدید به عذاب است و حاکی از این است که حجاب حکم الهی و تکلیف زنان است نه حقوق آنان. این لسان در روایت دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به حواء نیز وجود دارد: «يَا حَوْلَاءُ مَنْ كَانَتْ مِنْكَ تُوْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ لَا تَجْعَلْ زِينَتَهَا لِغَيْرِ زَوْجِهَا وَلَا تُبْدِي جَمَارَهَا وَ مِعْصَمَهَا وَ أَيْمًا امْرَأَةً جَعَلَتْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لِغَيْرِ زَوْجِهَا فَقَدْ أَفْسَدَتْ دِينَهَا وَ أَشْخَطَتْ رَبَّهَا عَلَيْهَا» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۴، ص ۲۴۴) «ای حواء! هر زنی که به خداوند سبحان و روز قیامت، ایمان دارد، زینتش را برای غیر شوهرش، آشکار نمیکند و هم چنین موی سر و مچ خود را نمایان نمیسازد و هر زنی که این کارها را برای غیر شوهرش

انجام دهد، دین خود را فاسد کرده و خداوند را نسبت به خود خشمگین کرده است.»
بنابراین در لسان روایات نیز نشانه و شاهدی بر حق بودن حجاب وجود ندارد بلکه همه شواهد و نشانه‌ها، بیانگر حکم بودن حجاب است.

ج. شواهد دیگر

شواهد دیگری نیز وجود دارد که موید حکم بودن حجاب است که در ادامه به آنها اشاره می‌شود.

۱. تبیین حق و حجاب

چنانکه پیش از این بیان شد، حق عبارت است قدرت و تسلط فرد یا گروه بر چیزی که مستلزم امتیاز و بهره‌وری شخص از متعلق حق است مانند سلطه شخص بر مکان در حق تحجیر و سلطه شخص بر فسخ عقد در حق خیار و سلطه شخص بر کشتن شخصی در حق قصاص که امتیازی را برای شخص اثبات کرده و صاحب حق از آن بهره می‌برد ولی در حجاب هیچ نشانه‌ای از حق وجود ندارد نه سلطه‌ای هست و نه امتیاز و بهره‌وری از چیزی مطرح است. بلکه عمل خاص و رفتاری است که زن در مواجهه با نامحرم از خود اظهار می‌کند و این عمل مطلوب شارع و مورد امر اوست از این رو «حق» و «حجاب» نه تساوی مفهومی دارند و نه اتحاد مصداقی.

۲. اسقاط ناپذیری حجاب

همانطور که حق بودن امری، ملازم با اسقاط پذیری است و اگر ثابت شد مجعول شرعی حق است، اسقاط پذیری نیز لازمه آن است، از طرف دیگر نیز این ملازمه وجود دارد یعنی اگر ثابت شد که امری اسقاط پذیر نیست کاشف از این است که حق نیست با توجه به این امر حجاب امری به نفع شخص زن و امتیازی مختص و مخصوص او نیست بلکه امری سه سویه و مرتبط با فرد یا گروه است: نخست شخص زن دوم نهاد خانواده و سوم جامعه و حکومت از این رو زمام اختیار چنین امری به دست زن نیست تا بتواند آن را اسقاط کند. هیچ فقیه و





حقوقدانی نیز از اسقاط پذیری حجاب سخنی نگفته است. آیت الله جوادی آملی در این ارتباط می فرماید: «بینش قرآن کریم این است که زن باید کاملاً درک کند، حجاب او تنها مربوط به خود او نیست تا بگوید من از حق خودم صرف نظر کردم. حجاب زن مربوط به مرد نیست تا مرد بگوید من راضیم. حجاب زن مربوط به خانواده نیست تا اعضای خانواده رضایت بدهند، حجاب زن، حقی الهی است. لذا می بینید در جهان غرب و کشورهایی که به قانون غربی مبتلا هستند اگر زن همسر داری آلوده شد و همسرش رضایت داد، قوانین آنها پرونده را مختومه اعلام می کنند، اما در اسلام این چنین نیست، حرمت زن نه اختصاص به خود زن دارد نه شوهر و نه ویژه برادر و فرزندان می باشد، همه این ها اگر رضایت بدهند، قرآن راضی نخواهد بود، چون حرمت زن و حیثیت زن به عنوان حق الله مطرح است. (جوادی آملی، ۱۴۰۳، ص ۴۲۵)

۶. رفع توهم حق بودن حجاب

امام سجاد علیه السلام در بخشی از رساله حقوقش به بیان حقوق اعضا و جوارح پرداخته و فرموده است: وَ حَقُّ الْبَصَرِ أَنْ تُغْمِضَهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ تَعْتَبِرَ بِالنَّظَرِ بِهِ وَ حَقُّ يَدِكَ أَنْ لَا تَبْسُطَهَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ وَ حَقُّ رِجْلِكَ أَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا إِلَى مَا لَا يَحِلُّ لَكَ فِيهِمَا تَقِفْ عَلَى الصِّرَاطِ فَانْظُرْ أَنْ لَا تَزِلَّ بِكَ فَتَنَزِلَ فِي النَّارِ وَ حَقُّ بَطْنِكَ أَنْ لَا تَجْعَلَهُ وِعَاءً لِلْحَرَامِ وَ لَا تَزِيدَ عَلَى الشَّيْءِ وَ حَقُّ فَرجِكَ أَنْ تُخْصِنَهُ عَنِ الزَّيْنَاءِ وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ» (مجلسی، ۱۴۱۰، ج ۷۱، ص ۳) یعنی حق چشم آن است که آن را از آن چه بر تو حلال نیست بپوشانی و از نگریستن خود، درس بگیری "حق دست تو این است که آن را به سوی کارهای ناروا دراز نکنی" حق پاهایت آن است که با آنها به سوی آنچه که بر تو روا نیست نروی؛ چرا که به وسیله آنها بر صراط بایستی، پس مراقب باش که تو را نلغزاند و در آتش نیفتد و حق شکم تو آن است که آن را جای مال حرام قرار ندهی و در خوردن میانه رو باشی و افزون از سد جوع بر آن تحمیل نکنی و حق فرجت بر تو آنست که آن را از زنا و لواط و از نگاه دیگران حفظ کنی.

ممکن است از این قسمت از رساله حقوق توهم شود که حجاب حق است زیرا امام سجاد علیه السلام برای چشم و فرج کلمه حق را به کار برده است و این دو عضو مرتبط با حجاب

است.

در دفع این توهّم باید گفت اولاً در همه اعضایی که امام علیه السلام کلمه حق را برای آنها به کار برده است، اعضای بدن «ذی حق» هستند یعنی اعضای بدن صاحب حق هستند و حق به نفع آنها جعل شده است و انسان «من علیه الحق» و مکلف به ادای حقوق اعضای بدن خویش است. بنابراین این در هیچیک از این فرازها امام علیه السلام انسان را «ذی حق» ندانسته و چیزی به نفع او که قابل اسقاط باشد جعل نکرده است.

ثانیاً. حق در این فرازها به معنای حق اخلاقی است نه حق حقوقی و لذا این حقوق قابل پی گیری بیرونی نیست و نمی توان برای استیفاء آنها به محکمه مراجعه کرد. ثالثاً. حقوقی که در این روایت برای تك تك اعضا ذکر شده است هیچکدام به تنهایی یا حتی مجموعی ارتباطی با حجاب شرعی ندارد تا استعمال کلمه حق در باره آنها، قرینه بر حق بودن حجاب برای زن باشد.

نتایج و یافته ها

۱. حق در اصطلاح فقه، حقوق و اخلاق یک قدرت اعتباری برای فرد یا گروه است که می تواند از آن بهرمنند گردد و و دارای سه عنصر اساسی است: مَنْ لَهُ الْحَقُّ، مَنْ عَلَيْهِ الْحَقُّ و متعلّق حق.

۲. یکی از موارد استعمال واژه حق در فرهنگ دینی «حق الله» است که مقصود از آن دستورات خداوند به بندگان است

۳. اسقاط پذیری، انتقال پذیری و قابلیت نقل و واگذاری از ویژگی های حق است

۴. حکم وظیفه ای است که قانونگذار برای کسی تعیین کرده و مکلف در آن اختیاری ندارد و موظف به انجام آن است و نمی تواند آن را اسقاط کرده یا به دیگری واگذار کند

۵. از دوراه می توان حکم یا حق بودن دستورات الهی را کشف کرد: یکی از راه نشانه هایی که در درون دستورات شرعی وجود دارد و دوم از راه شواهدی که خارج از دستور شرعی آمده است

۶. در آیات و روایات اثری از نشانه های درونی دال بر حق بودن حجاب و ویژگی های آن





مانند اسقاط پذیری و نقل و انتقال وجود ندارد.

۷. شواهد فراوانی در آیات و روایات بیانگر حکم بودن حجاب است. بنابراین حجاب، حکم

الهی است نه حق بشری

۸... اطلاق عنوان «حق» بر حجاب به معنای «حق الله» است که مقصود از آن اوامر و نواهی

الهی است نه «حق الناس» که قدرت اعتباری برای فرد یا گروه است

منابع

ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، مصحح: علی اکبر غفاری قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الإسلام ج ۲، قم، ۱۳۸۵ ق.
ابن سیده، علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الأعظم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ ق.

ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، بیتا
اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه ق
آمدی، سیف الدین، الاحکام فی اصول الاحکام، ریاض، مؤسسه النور، ۱۳۸۷
انصاری دزفولی، بن محمد امین، کتاب المکاسب، ج ۱، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ه ق

بحر العلوم، محمد بن محمد تقی، بلغة الفقیه، تهران، منشورات مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ه ق
بحرانی اصفهانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف، ج ۱، مصحح محمد باقر موحد ابطحی، قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۱۳ ق
بهبهانی، محمد باقر بن محمد اکمل، الاجتهاد و التقليد (الفوائد الحائریه) ج ۱، قم، مجمع الفكر الإسلامی، ۱۴۱۵

جعفری لنگرودی، ترمنولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۱
جوادی آملی، عبدالله، زن در آییه جلال و جمال، بیجا، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۴۰۳ ق.
جوادی آملی، عبدالله، حق و تکلیف در اسلام، قم، اسرا، ۱۳۸۵
جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ق
حائری الاصفهانی، الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیة، ج ۱، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴

حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.





خوبی ، سید ابو القاسم موسوی ، مصباح الفقاهة ، محمد علی التوحیدی ، النجف ، المطبعة الحیدریة - ۱۳۷۸ هج -

دانش پژوہ ، مصطفی و قدرت اللہ خسرو شاہی ، فلسفہ حقوق ، چ ۶ ، قم ، موسسہ آموزشی و پژوہشی امام خمینی رہ ، ۱۳۸۱

راغب اصفہانی ، حسین بن محمد ، مفردات الفاظ القرآن ، بیروت ، دار القلم ، بی تا ، رشتی ، میرزا حبیب اللہ ، فقہ الإمامیة ، قسم الخیارات ، چ ۱ ، تصحیح سید محمد کاظم خلخالی قم ، کتابفروشی داوری ۱۴۰۷ ه ق

شیخ بہایی ، محمد بن حسین ، زبدۃ الأصول ، چ ۱ ، ۱۴۲۳ ق .
صدر ، محمد باقر ، دروس فی علم الأصول ، چ ۵ ، قم ، انتشارات اسلامی ، ۱۴۱۸ ق .
صرامی ، سیف اللہ حق ، حکم و تکلیف ، قم ، پژوہشگاہ علوم و فرهنگ اسلامی ، ۱۳۸۵
طباطبایی ، محمد حسین ، المیزان فی تفسیر القرآن ، قم ، جامعہ مدرسین ، بی تا .
طوسی ، محمد بن حسن ، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار ، تہران ، دار الکتب الإسلامیة ، ۱۳۹۰ ق .

علامہ حلی ، حسن بن یوسف بن مطہر اسدی ، تذکرۃ الفقہاء ، چ ۱ (ط - الحدیث) ، قم ، مؤسسہ آل البیت علیہم السلام ، ۱۴۱۴ ه ق

غروی اصفہانی ، محمد حسین ، حاشیہ المکاسب ، چ ۱ ، تحقیق : الشیخ عباس محمد آل سباع ، چ ۱ ، قم : دار المصطفی (ص) لإحياء التراث الطبعة : ۱۴۱۹ ه
فراہیدی ، خلیل بن احمد ، ۱۴۰۹ ق ، کتاب العین ، قم ، ہجرت .
فقیہ ، محمد تقی قواعد الفقیہ ، چ ۲ : بیروت ، دارالاضواء ، ۱۴۰۷

کلینی ، محمد بن یعقوب ، ۱۴۰۷ ق ، الکافی ، تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی ، چ چہارم ، تہران ، دارالکتب الاسلامیہ

مجلسی ، محمد باقر ، بحار الأنوار ، چ ۱ ، بیروت ، مؤسسة الطبع و النشر ، ۱۴۱۰ ق .
مروج جزائری ، سید محمد جعفر ، نظرة فی الحقوق ، أحكامها و أقسامها ، این کتاب مستقل چاپ نشده است . ضمن کتاب (ہدی الطالب فی شرح المکاسب)

مشکینی، علی، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها؛ قم، طباطبائی، ۱۳۴۸،
 مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۰، نظریه حقوقی اسلام، تحقیق و نگارش محمد مهدی
 نادری قمی و محمد مهدی کریمی نیا، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
 مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، تحقیق شهید محمد شهرابی، چ ۴،
 قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۱۳۹۱
 مصطفوی، سید محمد کاظم قواعد مائه قاعده فقهیه معنی و مدرکا و موردا، مؤسسه
 النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة (بی تا)
 نبویان، سید محمود، فلسفه حق، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام
 خمینی (ره) ۱۴۰۰
 نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چ ۷، بیروت، دار إحياء التراث
 العربی، ۱۴۰۴ ق.
 نقیبی، ابولقاسم، تحلیلی بر حق یا حکم بودن حجاب، ندای صادق، سال ۱۳۸۵، شماره
 ۴۴،
 نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مستدرک الوسائل و
 مستنبط المسائل - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ ق.

